

حل معضله فقر در جهان " با مدل های ریاضی؟"

هالند سرزمین کوچکی است که دانشمندان بزرگی مانند فان لیون هوک، اسپینوزا، هندریک لورینز (برنده جایزه نوبل در فیزیک)، پیترزلی مان (برنده دیگر جایزه نوبل در فیزیک)، یوهان دی یریک فان ویلز (برنده دیگر جایزه نوبل در فیزیک، یوهان کامرلینک اونس برنده دیگر جایزه نوبل در فیزیک و ده هادانشمند دیگر را در آغوش خود پرورانیده است. اما در این کشور گاهگاهی دانشمندانی سر بالامیکنند که چهره علم و درک انسان از طبیعت را بطور مسخره آمیزی آرایش میدهند. روشنت که علوم تحت هر سیستم سیاسی - اقتصادی تا حدی که ایندولوژی سیستم اجازه میدهد (و در سودآوری سرمایه کمک می کند) به رشد نیروهای مولده و تقسیم فعالیت های اجتماعی کمک میکند. یعنی علوم، ادبیات، هنر (موسیقی، نقاشی، رقص، و غیره) در بطن نظام حاکم تابع منافع نظام اندو فقط زمانی که ایندولوژی علمی به حرکت آنها سمت و سو بدهد میتواند وظیفه طبیعی شانرا انجام بدهند. این وظیفه عبارت از سمت سو و انکشاف دادن فهم انسان برای رهائی نیروهای مولده از اسارت مناسبات تولیدی نظام طبقاتی است نه چیز دیگر. دانشمندی که علوم را از ماتریالیزم و ماتریالیزم را از دیالکتیک و سرانجام دیالکتیک علوم را از انقلاب اجتماعی و واژگونی سرمایه داری جدامیسازد همان مرغک بیشعوری است که در وصف تیرهای قفسش چهچه میکند.

عالم یا دانشمندی که سمت و سوی لیمیت اینفینا تیز مل (بی نهایت کوچک) را در آنالیز بی نهایت ها و یا "نره الهی" (نره هیگز بوزون) رامیتواند ببیند، وقتی با ایندولوژی علمی کار نمیکند در کوره راه ایندولوژی بورژوازی یا ایده آلیزم سرگردان شده و خود نیز تا آخرین دقایقی که نفس میکشد نمیداند نقش او بعنوان یک انسان در طبیعت چه بوده است.

سالها قبل یکی از دانشمندان این کشور تئوری از "ایده تاتخریب" را از حدود فن آوری و تکنالوژی وارد فلسفه و سیاست کرد. این تئوری که "مدلیزه کردن تولید" نام داشت به عنوان بخشی از مضامین درسی - تحقیقی دوره نهائی ماستری دانشگاه دلفت تدریس میشد. این دانشمند در انتقاد از برنامه "نیام" (نایسن انالیسیز مدل) و "ایکسپرس" برنامه ای را ارائه میکرد که بهتری توانست پروسه های "ایده را به تولید و تولید رابه رباتیک (تولید به واسطه ربات) در هم ادغام کند". این به این معنی که شخصی میخواد ساختمان بزرگی را بسازد به دستگاه مهندسی برای طراحی آن مراجعه میکند. مهندس با بخش مهندسی همین برنامه به او یک فورمه میدهد که او در آن ایده هایش را در مورد آن ساختمان راجستر کند. این کامپیوتر خواهشات این فرد رابه خطوط، سطوح و احجام مهندسی تفسیر و تعبیر میکند و سرانجام فرم و شکل مورد دلخواه آن فرد را بوجود می آورد. وقتی این فرد گفت "آری؛ این طرح درست است" او فورمه دیگری را دریافت میکند که تا با امضایش توافقش را اعلام کند. بعد از امضا، بخش اداری همین برنامه در کامپیوتر دستگاه مهندسی نقشه او را با بخش های دیگر برنامه در چهار جای دیگر انتقال میدهد: 1) به کامپیوتر بانک برای تمویل پروژه. 2) به کامپیوتر مرکز تولید آهن. 3) به کامپیوتر مرکز تولید کانکریت. 4) به کامپیوتر رهبری کننده ربات ها. ربات ها در مرکز های تولید آهن، کانکریت، ترانسپورت و

ساحه کار فعال میشوند، آهن و کاکریت را بر اساس نقشه مهندس تولید میکنند، تحویل میگیرند، انتقال میدهند و بکار میبرند و ساختمان را میسازند. ربات ها برای حفظ و مراقبت آن برنامه ریزی میکنند و سرانجام بعد از دوره استهلاک آنرا تخریب میکنند. این بود تئوری از "ایده تا تخریب" آن دانشمندی که هیاهوی عجیبی را به راه انداخته بود.

تئوری این پروفیسر میگفت که ربات برخلاف نیروی کار انسانی خواهان هشت ساعت کار نیست، دچار اشتباه نمیشود و تفاوت تئوری و پراتیک را تا حد ممکن کوچک میسازد، مریض نمیشود، از بلندی نمی ترسد، به مرخصی یک ماه در سال نمی رود، دست به تظاهرات نمی زند، به بوندهای کارگری نیاز ندارد، حقوق بازنشستگی نمیخواهد و... غیره. معنی این تابلوی دلنشین از نظر سیاسی - فلسفی این بود که مارکسیزم مخصوص دوران ضعف تکنولوژی است و بایبشرفت تکنولوژی چیزهائی را که مارکس گفته بی معنی میشوند. از نظر سیاسی این مضمون ذهن مهندسین هالندی را با این خرافه پر میکرد که نقش دور انسان پرولتاریا و "دوران انقلاب پرولتری" دیگر به پایان رسیده است و رژیم سرمایه داری نظام جاودان جامعه بشری است. اما در حقیقت این گونه افکار از نظر فلسفی یک مسخره گی بیمزه بود زیرا حتی اگر مارکسیزم را از جایگاه آن پائین بکشیم و در حدیک ایده شور شکرانه که فقط با چارچوب مناسبات روزمره زندگی کارگر و سلطه کارفرما کار میکند، تقلیل بدهیم باز هم نمیتوانیم بر بلند پروازی سفیهانه این تئوری نخندیم.

مارکسیزم ایندولوژی نگرگونی تمام جهان کهن و از نو ساختن دنیای نوین است. مارکسیزم تنها شیوه تولید و اسلوب کار بورژوازی در تضاد قرار ندارد بلکه مشکل اساسی آن در مناسبات تولیدی بورژوازی میباشد نه در شیوه تولید آن که یک بخش سطحی و کوچک دنیای سرمایه داری است. کوچک ساختن مارکسیزم به اینصورت که اگر ربات را بجای انسان بکار بگذاریم و سپس فکر کنیم که مشکلات جامعه را حل کرده ایم، حتی برای یک اکونومیست عقمانده هم شک و تردید برانگیز است. به این صورت دانشمندان هالندی برخی اوقات چیزهای "عجیبی" را "کشف" میکنند که نه در "قطی عطار است نه در خریطه حکیم جی". شما با طرح یک سوال بسیار ساده این تئوری را به اسفل السافلین میفرستید: مثلا: از این پروفیسر بپرسید که: بسیار خوب بر اساس تئوری شما رباتیک طبقه کارگر از بین میبرد، پس ربات های شما را چه کسانی تولید میکنند؟ او مجبور بود بگوید ربات های دیگر و انسان ها! او به هیچ صورتی نمیتواند بگوید که نقش انسان در این پروسه نفی میشود. پس اگر نقش انسان دست نخورده باقی میماند آیا میتوانیم بگوئیم که طبقه کارگر از بین رفته است؟ به اینصورت میتوان دید که پای این تئوری در همان گام اولش در لای و لژی که خودش ایجاد کرده بند میماند. مضاف بر آن، مارکسیزم با وسایل تولید سرمایه داری تضاد اساسی ندارد و حتی آنها را به همان شکل اولی شان در دوران سوسیالیزم بکار میبرد. مثلا: شما وقتی در افغانستان انقلاب کنید تونل سالنگ را بعنوان وسیله نقل و انتقال بورژوازی کمپرادور از بین نمیبرید و یا کامپیوترهای دفاتر بورژوازی بیروکرات را نمی شکناید و سوسیالیزم را "در بادیه نشینی" نمی سازید. آنچه را که شما تغییر میدهید در گام اول مناسباتی است که این وسایل تولید در خدمت آن بکار میرفت یعنی مناسبات تولید اجتماعی و مالکیت خصوصی را. و این مناسبات غیر عادلانه با تغییر وسایل تولید تغییر نمیکند. چه با ربات تولید شود چه با انسان کمافی السابق باقی میماند مگر اینکه غریبهستی ساز جنگ خلق (چه در شکل کوتاه مدت و چه در شکل دراز مدت آن) آنرا تغییر بدهد.

اما اکنون دانشمندیگر هالندی که اونیز از همین دانشگاه با درجه دکترا در ریاضیات عالی فارغ شده میگوید که مشکلات فقر در جهان میتوان با ریاضیات حل کرد. این تئوری به سوالی میماند که اسپار تاکوس از انتون آنیس- غلامی که تازه به ارتش برده های شورشی پیوسته - میپرسد: تو چکار بلدی؟ انتون آنیس میگوید من جادوگری بدم. اسپار تاکوس میگوید "جادوگری چیست؟". انتون آنیس یک تخم مرغ رامی گیرد و کف دستش میگذار دوچند حرکت نیز و نتد انجام میدهد و تخم نابود میشود. اسپار تاکوس با حیرت به او دیده میپرسد: آیا تو میتوانی روم را هم همین طور سر به نیست کنی؟ ایکاش که اینگونه فارمول ها و مدل های ریاضی کلید دروازه بهروزی و سعادت بشر میبودند و یک روز "خضر نبی الله" از راه میرسد و در نقش یک دانشجوی رشته ریاضیات عالی دانشگاه دلفت در هالند یا آخن در آلمان و یا ایم-آی-تی در امریکا ظاهر میشد و آن رابه بشر ارائه میکرد.

این فتاوی در خصلت دوگانه ریاضیات یعنی از دواج نامیمون فیزیکی و میتافیزیکی نهفته است. رنه دیکارت پدر هندسه تحلیلی در ریاضیات مدعی بود که "چون من فکر میکنم، لذا وجود دارم". اکنون آقایان پروفیسر و شاگردان شان مدل میسازند که با حفظ امپریالیزم سرمایرداری "چگونه فقر در جهان نابود کنند". این خود یک "معجزه" سرمایرداری است که یک دانشمند نمیدانند که امپریالیزم سرمایرداری مادر همه گونه فقرهاست. آقای رتخر فان دن نورت Rutger van den Noort یکی از این گونه دانشمندان است. مدلی را که آقای رتخر فان دن نورت بمتابه تیزیس نکتورایش ارائه میکند مربوط به "کمک" های کشورهای امپریالیستی و از آنجمله امپریالیزم هالند بکشورهای رو به انکشاف دنیا است. رتخر در این مدل به سطح نازل پول، فساد در کشورهای رو به انکشاف دنیا، فرهنگ عقمانده و غیره بر میخورد. او مدلس را بر شرایطی بنیان میگذارد که وجود آن از نظر عینی ممکن نیست. مثلا او میگوید که "کمک ها زمانی موثر واقع میشوند که همه همکاری کنند". این سخنی است که منطق عینی حیات جامعه طبقاتی را نفی میکند. چرا همه همکاری بکنند؟ خواهش همکاری همه، "خواست یک ایده آلیست اخلاق گرا است" نه منطق مادی طبیعت. یک مرغک با تمساح به این دلیل همکاری میکند که از ته مانده های گوشت در بین دندان های او تغذیه کند و تمساح به این دلیل دهنش را برای مرغک باز میگیرد که این ته مانده ها آزار دهنده اند. مناسبات طبیعی خواست اخلاقی افراد نیست، بلکه مسئله "بده و بستان عینی" است. همین که میگویند هیچ پشکی به رضای خدا موش نمیگیرد، عالیتربین منطق روابط اجسام را در طبیعت بیان میکند. وقتی شما از این منطق یعنی منطق مادی "مراوده" خارج می شوید، آنوقت می توانید هر چیز که دل تان شان شد بگوئید، و هر مدل را که خواستید میتوانید طرح کنید. آقای رتخر فان دن نورت نیز از این منطق خارج میشود. او مدلس را بر شرایط معینی استوار میسازد که در جهان عینی ممکن نیست. همانگونه که در بالا گفتیم مانند اینکه "اگر همه همکاری کنند"، "اگر بتوانیم به جاهائی کمک کنیم که لازم است"، "اگر بتوانیم بیشتر از 0.7 درصد کمک کنیم" و... غیره.

از نظر سیاسی به پروفیسر مینتوری که (پروفیسری که مسئول رهنمائی و بررسی تیزیس آقای رتخر فان دن نورت است) و پروفیسر انیکه عضو هیئت محاکم دفاع تیزیس اومی باشند، آدم های سیاسی آگاهی اند. آنها میدانند که این گونه ایده ها امروز در بین نیروهای چپ هالند نظر فداران زیادی دارند و در "انتخابات" پارلمانی اینکشور نقش

عظیمی را بازی میکنند. اما آنها نیز مانند خود آقای رنخراز نظر فلسفی ایده آلیست های متداولی هستند و از تاریخ و قوانین مادی جامعه اطلاع چندانی ندارند.

همین شرط "اگر همه همکاری" کنند را در نظر بگیرید، این پیامی است که به اصطلاح 124 هزار پیامبر مرسل و نامرسل به نفع خود آنها تبلیغ کرده اند. بگفته مردم ما، "از آدم تا خاتم و عظم شده" که "همه با همکاری کنید"، "یکدیگر را کمک کنید" و حتی اسلام آنرا به مثابه بخشی از اعتقاد مردم خوانده است و محمد پیامبر اسلام برای اینکار حتی فر دوس برین و قصر های مرمرین و هزاران دختر باکره و حورو غلمان بهشتی را وعده داده است ولی از "همکاری همه باهم" برای از بین بردن فقر چیزی بمشاهده نرسیده است. بالمقابل همه آنها تکیه به فقیر ساختن دیگران نقش دار ندبه اشکال مختلف با همدیگر شان "همکاری کرده" اند. به این قسم پیام آقای رنخراحتی از پیام سوسیالیست های تخیلی قرن 18 اروپا نیز عقبمانده تر است و بیشتر به "ایها الناس العباد ربکم الذی" شباهت دارد.

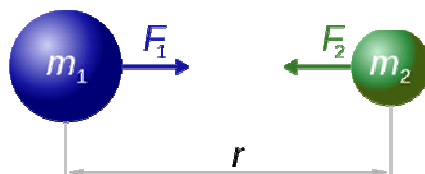
حل معضله فقر با ریاضیات؟!!

آیا میتوان فقر را با مدل های ریاضیات حل کرد؟ هم آری و هم نه، آری به این معنی که میتوان از طریق ریاضیات (در این جا منظور ریاضیات منطقی و ریاضیات فلسفی است) نیز به همان نتایجی که مارکس و انگلس در قرن 19 رسیدند (یعنی واژگونی مناسبات تولید اجتماعی و مالکیت خصوصی یا ترانسفورم ماتریکس جامعه کنونی) باز هم رسید. همانگونه که هیچ چیز در طبیعت محصول رابطه "یک به یک" (تئوری کار دینالیته) چیز دیگر نیست فقر نیز محصول تنها اوضاع اقتصادی و یا تنهایی سیاست خاص نیست. فقر محصول عوامل و اجزای گوناگون نظام اقتصادی - سیاسی یک جامعه میباشد. از جانب دیگر فقر در بطن یک فرهنگ و در امتداد حرکت تاریخ یک جامعه ظهور میکند لذا، فقر یک معضله فرهنگی و تاریخی نیز هست. بنابه این دلایل فقر چیزی نیست که بتوان بدون زیور و کردن سیاست، اقتصاد و تغییر مرحله تاریخی و با آن تغییر دادن فرهنگ یک جامعه بتوان آنرا از میان برداشت. از نظر فلسفی فقر عنصری است در جهان مادی نه در ذهن انسان ها و به این لحاظ جز با تغییر بنیادی جهانی که آنرا به وجود آورده نمیتوان آنرا از میان برداشت. دانشمندان و دانشگاه هیان بورژوازی نیز این را میدانند و آنقدر ابله هم نیستند که ادعا کنند که اینگونه ذهنی گری های خنده آور جهان عینی را میتوان تغییر داد. اما این مسخره گی هادر حقیقت امر در جهت از میان برداشتن فقر نیست بلکه حفظ آن میباشد. زیرا کسی که خواهان از بین بردن فقر باشد در گام اول نابودی امپریالیزم و واژگونی نظام تولید اجتماعی و مالکیت خصوصی را می طلبد.

امپریالیزم سرمایه داری علیرغم حرص کران ناپیدای آن یک مقدار از پولهای را که از ممالک عقبمانده غارت میکند به آن ها نیز پس میدهد. آنها این پس دادن را "کمک به جهان رویه انکشاف" مینامند. اما این پس دادن تابع شرایط و ضریب های مختلف میباشد. شرط تعیین کننده در آن عبارت از اینست که باید آن مقدار پولی را بار دیگر به آنها پس داد که این کشورها بتوانند باز هم کالای آنها را بخرند و یک قسمت لازمی بهره قرضه های IMF, World Bank و غیره را به موقع بپردازند نه بیشتر از آن برگزار شیکه رسانه های هالندی در مورد مدل آقای رنخرا تهیه کرده (Armoede oplossen met wiskundig model) گفته میشود که کابینه هالند فقط با 0.7% مصارف پلان پنجساله اینکشور موافقت دارد در حالیکه "خیرت ویلدرز" (رهبر حزب ناسیونالیست ضدخارجی های مسلمان در هالند) میگوید که "باید مبلغ 4 میلیارد دلار را از کمک های انکشافی کم نمود.

حالا چرا کابینه حاضر است که فقط 0.7% رابه ممالک روجه انکشاف کمک کند؟ یک ریاضی دان باید به اینگونه سوال ها پاسخ درست تهیه کند. پاسخ به این سوال از اینجا آغاز میشود که به کل سرمایه داری به عنوان یک سیستم زنده جهانی نظر کنیم. این سیستم مانند هر سیستم زنده دیگر درگیر "بده و بستان" است، با این تفاوت که "بستان" آن تقریباً صد درصد "بده" آن کمتر از یک درصد میباشد. از جائیکه در کشورهای روجه انکشاف تقریباً بطور عموم عوامل وایدی فاسدامپریالیزم برسر قدرت اند، همان کمتر از یک درصد نیز یا مصرف خرید اسلحه و مهمات میشوند ویا در خدمت انکشاف دایره قدرت طبقات حاکمه قرار میگیرند. در حالیکه منظور امپریالیست ها عمدتاً این است که این پولها قسمت کوچکی از خالیگامی را پر کنند که بغارت برده شده در غیر آن تعادل رابط "صید و صیاد" جامعه جهانی تحت امپریالیزم از هم میگسلد وکشورهایی مانند پاکستان، افغانستان و غیره کاملاً ورشکست میشوند. به همین دلیل آنها یک مقدار از کمک های شان رابه دولت های اینکشور ها میدهند ولی مقدار دیگر از طریق NGO ها وارد اجتماع میکنند. به این دلیل این 0.7% در کل نقش "ضریب تناسب" رابازی میکند.

این ضریب چیست بعباره دیگر چرا 0.7%؟ چرا 2% نه یا چرا 0.5% نه؟ کسانی که فیزیک وریاضیات مضمون دلچسب شان نبوده اند با اصطلاح "ضریب تناسب" زیاد آشنائی ندارند. ما به این لحاظ میکوشیم این ضریب را به کمک فیزیک دینامیک اندکی شرح بدهیم. اساس مطلب از این قرار است که در طبیعت هیچ چیز با چیز دیگری بطور مطلق مساوی نیست. رابطه هر شیی با شیی دیگر همیشه به شکل نسبیست میباشد. در شکل بیان هم این مسئله به این صورت میباشد که می گوئیم آن فرد نسبت به برادرش ضعیف تر یا قوی تر است ویا آن راه نسبت به آن راه دیگر کوتاه تر است ویا آفتاب نسبت به خاتمش از نظر سنی مسن تر میباشد و غیره. در فیزیک وریاضیات نیز مسئله از همین قرار است مثلاً به تئوری نیوتن در رابطه قوه جاذبه بین آفتاب و زمین توجه میکنیم:



$$F_1 = F_2 = G \frac{m_1 \times m_2}{r^2}$$

در اینجا دیده میشود که قوه جاذبه میان آفتاب و زمین متناسب است به حاصل ضرب کتله های آنها که بر فاصله میان آنها به توان دو تقسیم شود. اما در اینجا دیده میشود که این مساوات یا معادله در طرف راست یک ضریب دارد که با حرف (G) نشان داده شده است. (G) همان ضریب تناسب است که نسبت هر دو طرف معادله را به تساوات مبدل میسازد و نیوتن آنرا برابر این قیمت محاسبه کرده است. $G \approx 6.67428(67) \times 10^{-11} \text{ m}^3 / (\text{kg} \cdot \text{s}^2)$.

مقدار پولی که یک کشور امپریالیست به یک کشور در حال انکشاف جهان میدهد متناسب است به عدد احتمال واردات آنکشور از آن کشور امپریالیستی. مثلاً احتمال اینکه افغانستان یک جنس خاص را از روسیه بخرد یا از آمریکا، فرانسه و آلمان از نظر تئوری احتمالات یک عدد x است. x بنوبه خود باده هاضریب دیگر ضرب میشود و یک عدد y از آن بدست می آید. این عدد در این مورد خاص یعنی

مورد هالند همان 0.7% می باشد که کابینه هالند آنرا تصویب کرده است. (برای درک این مطلب شمارا به مطالعه تئوری احتمالات، بخش تابع هایپر جئومتری یک مرجع میدهیم. بنا به همین دلیل است که می بینیم امروز در افغانستان در هر مورد یک NGO مانند سمارق زهری از زمین سر بیرون آورده است. و بیشتر آنها در مورد تبلیغات یعنی اسارت ذهنی خلق و یا بر روی مناسبات اجتماعی و به ویژه امور زنان کار میکنند. هر قدر زنان وارد تولید و خدمات اجتماعی، سیاسی، امنیتی، حقوقی و... غیره گردند به همان اندازه نیروی کار بیشتری تحت استثمار جهانی امپریالیزم قرار میگیرد و به همان اندازه فرهنگ جامعه در جهت تولید جهانی امپریالیستی سمت و سو میگیرد. به این لحاظ مدل ریاضی آقای رتخر فن دن نورت مدل فقر زدائی نبوده بلکه مدلی است در جهت تسهیلات و مدرنزه کردن مدیریت غارت گری امپریالیزم.

هالند تا سال 2010 مقام پنجمین اقتصاد بزرگ دنیا را داشت و امسال در مقام هشتم تنزل کرده است. آیا اگر با فارمولهای ریاضی میشد واقیعت های عینی را تغییر داد، این دانشمندان "فقر گم گر" جلوا این تنزل مقام را نمیگرفتند؟

فقر در کشورهای رو به انکشاف جهان محصول غارت و چپاول امپریالیست هاست

چندی قبل یکی از انقلابیون افغانستان در یک کشور اروپائی در مورد کارگران خارجی، پناهنگان و ستم گری ملی امپریالیستی سخنرانی داشت یکی از محصلین بومی که سخنرانی او را مخالف باورهای خود می یافت با فریاد اعتراض آلود صدازده گفت:

- اگر اینجا آنقدر بد است که شما تعریف میکنید، پس چرا در اینجا می آئید، چرا در وطن خودتان نمی مانید که اینگونه ستم ها بر شما روا داشته نشود.

آن افغانستانی انقلابی با خونسردی در پاسخ او گفت: من شمارا درک میکنم. تمام اهالی ملت های شئون نیست بهنگام انگشت گذاشتن بر ستمگری ملی شان همینطور عصبانی میشوند. این خاص شما هم نیست و مادر کشور خود ما نیز از این غرور شوینیستی ارتجاعی ملاک کمپرادورهای ملیت ستمگر و اپورتونیست های رنگارنگ مدافع آنها رنج میبریم. اما در پاسخ به این سوال شما که چرا ما به این دلیل به اینجا می آئیم؟ عرض میکنم که به این دلیل که امپریالیست ها سرزمین های ما را به جهنم جنگ و قتلعام، استبداد و فقر، تفتیش عقاید و بربریت مبدل ساخته اند. آنها سرزمین های ما را به جولانگاه فاشیزم مذهبی، تروریسم درونی (پهبادی)، لجنزار فساد و مهد امراض تباه کن مبدل ساخته اند. ما وقتی به اینجا می آئیم از جهنمی که آنها در ممالک ما برای ما تعبیه کرده اند، فرار میکنیم.

قسمت اول پاسخ این افغانستانی به آن محصل اروپائی را کنار میگذاریم و به قسمت دوم دقیق می شویم. در قسمت دوم این پاسخ می بینیم که در گفته های او یک حقیقت بزرگ نهفته است. این حقیقت عبارت از این است که این امپریالیزم است که با شگافتن دل کوه ها، سینه صحراها و بطن ابحار محیط زیست را تخریب، تعادل زیست باهمی را بر هم زده و در نتیجه امکان زندگی میلیون ها انسان را از طریق زراعت از بین برده است. با بالا رفتن هر درجه حرارت کره زمین بین 100 تا 150 میلیون خانوار در ممالک رو به انکشاف گیتی عایدات شان را از طریق تولید

برنج، قهوه، گندم، جواری و غیره از دست داده و به شهرها رو آورده و در جمع فقرا و محرومین حلبی نشین پیوسته و یامرگ را پنبیرا شده عازم اروپا و استرالیا شده اند.

افغانستان را که امروزه بزرگترین تلفات دهنده مهاجرین به استرالیا تبدیل شده در نظر بگیرد. جنگ های سه و نیم دهه ای که از جانب سوسیال-امپریالیزم و امپریالیزم و مرتجعین وابسته به آنها بر این سرزمین تحمیل گردیده موجب تخریب آب بندها و انهار شده و میلیون ها خانواده را بر خاکستر سیاه نشانده است. مین گذاری و فرس سطح بالائی زمین با مواد زهری موجب گسست زنجیر غذائی طبیعی و برهم خوردن تعادل جامعه و طبیعت شده و جریان تعامل و جدائی کربن و اکسیجن را بر هم زده است. این امر موجب پائین رفتن سطح اکو فیر در زمین شده و قنات ها و کاریزهای آب را در اکثر نقاط کشور خشک ساخته است به همین دلیل میلیون ها انسان عایدات شان را از طریق کشاورزی از دست داده و بالاجبار بسوی ایران و پاکستان و با احوانا ممالک دیگر رو آورده اند.

اتومبیل های دست دوم و سوم که اغلبا بنابه قوانین محیط زیست ممالک پیشرفته در جاده های آنها حق گشت و گذار را از دست داده جاده های افغانستان را پر کرده اند. کمپرانروهای کوچک و بزرگ بقیمت نازل آنها از اروپا، و جاپان خریده به امارات متحده عربی و از آنجا به افریقا و ممالکی مانند افغانستان و همسایه هایش میفروشند. (واژه کمپرانور در این پاراگراف به معنی سنوی آن یعنی "خریدار - از زبان پرتگالی" بکار رفته است) این اتومبیلها خریداران زیادی در افغانستان دارند زیرا مردم نمیدانند که آنها چه مصیبتی را به روزگار شان می آورند و چگونه امکانات زندگی در این سرزمین را از نواسه ها و کواسه های شان میگیرند. مقدار کربن دای اکساید و هم چنین کربن مونو اکسایدی که از این اتومبیل ها به فضای افغانستان داخل میشود اساسی ترین نمونه و انواع حیات را که برای زندگی در افغانستان ضروراند، برای همیشه نابود میسازند.

به اینصورت اگر یک افغانستانی فقیر است، درست به این دلیل است که سوسیال-امپریالیزم، امپریالیزم و مرتجعین داخلی او را فقیر ساخته و بخاکستر سیاه نشانده اند. هنگامیکه این فقرا به علل و عوامل فقرشان پی ببرند و بجنگ خلق دست بزنند و دموکراسی توده ای را تاسیس کنند دیوار این فقر رو به فرو ریختن میکند.

تراکم و تمرکز سرمایه های امپریالیزم ضریب عمده فقر

حقایق عینی جهان نشان میدهد که نظام سرمایداری علت اصلی فقر جهانی است. تولید و توزیع سرمایداری بنا به خصلت ذاتی انارشی اش فقرزا و بحران آفرین میباشد. فقرزائی این تولید و توزیع را طی یک مثال مختصر شرح میدهیم:

همین دو هفته قبل بود که امپریالیزم امریکا عربده کشان اعلام کرد که بر سوریه حمله میکند. با اعلام حمله امپریالیزم امریکا بر سوریه نرخ بنزین در هالند از 1.74 به 1.79 فی لیتر صعود کرد. این چیزی هست که همه شاهد آن میباشیم ولی معنی اقتصادی آن در رقابت های داخل کورپوراسیونهای بورژوازی بزرگ هالند چیست؟ با بالا رفتن نرخ بنزین سرمایه های شرکت های نفت مانند شیل، یونوکال، ایکسان و الیز، ارال.. و غیره بالا میرود. این تراپید فینانس که بطور اوسط در هالند از 10 تا 20 میلیون یورو در هفته میرسد، تعادل نرخ تراکم سرمایه را از توازن بر می اندازد. شرکت برق و گاز اعلان میکند که چون قیمت انرژی بالا رفته، قیمت برق و گاز نیز با

همین تناسب بالا می‌رود. شرکت ترانسپورت و حمل و نقل نیز به همین نسبت قیمت های شان را بالا می‌برند. کانسرسیون های دیو پیکر خوار و بار فروشی مانند وال مارت و غیره نیز نرخ محصولات شان را بالا می‌برند و می‌گذارند و آخر سال با در نظر داشت این چندماه مجدداً محاسبه کرده و قیمت های شان را از دید می‌بخشند. اینها تمام از طریق نماینده های شان در پارلمان هالند این کار را به قانون تبدیل می‌کنند. به این طریق می‌بینیم که هیاهوی جنگ و جنگ طلبی امپریالیزم در خدمت تراکم و تمرکز سرمایه است.

ریاضی دانان کشورهای امپریالیستی این مطلب را خیلی بیشتر از ریاضی دانان طبقه کارگر میدانند. زیرا آنهاند که در دفاتر احصائیه و مراکز تصمیم‌گیری دولتی این کشورها کار می‌کنند و از چندی و چونی ای که در عقب دروازه های آهنین مراکز تصمیم‌گیری می‌گذرد مطلع میشوند. مدیران و روسای مراکز مختلف از آنها پیوسته می‌رسند که "پیشگویی مدل های تئوریک فلان مسئله" چگونه است" آنهاند که مدل‌های پیچیده ایکس پاکتاسیون‌های معادلات طویل و ماتریکس های پیچیده را با ماشین های غول پیکر "مین فریم" شان محاسبه می‌کنند و گرادینت حرکتی سیاست های اقتصادی کشورشان را مدلیزه می‌کنند و سرعت هجوم بحران، نرخ تورم و فاکتور های دیگر اقتصاد شان را در چند سال آینده پیش بینی می‌کنند. در سال 1998 ملکه هالند در سخنرانی تصویب بودجه پنج‌ساله این کشور اعلان کرد که دیگر اهالی هالند چشم به کمک دولت نداشته باشند، چرا؟ آیا دلیل این گفتار همان مسئله بود که ملکه می‌گفت؟ یا اینکه در عقب پرده، آنجائی که "جام جهان نمای اقتصادی" جهان مشاهده میشود، ریاضی دانان هالند هیولای بد هیکل بحران ده سال بعد را به وضاحت میدید؟ اکنون 14 سال بعد از آنروزی می‌بینیم که مسئله اصلی همین سخن اخیر بوده است. بهمینصورت دانشمندان اضلاع متحده امریکا نیز به وضاحت میدیدند(ند) که چه در راه است و باید برج های تجارت جهانی را افریاتی نجات نظام سازند. آنهائیکه از این حقایق خبر ندارند و نمیدانند که چه نظامی بر آنها حکم میراند به راحتی باور می‌کنند که به راستی چند دانشجوی عرب سعودی و یمنی و غیره طیاره های امریکائی را بر برج های مرکز تجارت جهانی در نیویارک کوبیده اند!

اینکه حادثه 11 سپتامبر 2001 و به بهانه آن لشکر کشی به افغانستان و سپس بهانه قرار دادن سلاح کشتار جمعی صدام حسین و حمله برواشغال عراق، دامن زدن به آتش جنگ در سومالی، مداخله نظامی و برانداختن حکومت معمر القذافی در لیبی، بی ثبات ساختن یمن و به دنبال آن گوشمالی حسنی مبارک در مصر و سپس مداخله در سوریه از یکطرف و تهدید ایران بطور دایمی چه تأثیری بر تراکم و تمرکز ثروت و سرمایه در جهان داشته، بظاهر نامشهود است، اما اگر به فاکت ها و ارقام، تغییر مکان بزرگترین نیروهای فینانس در جهان و سپس تقسیم بندی آنها را بر اساس مملکت ببینیم، مشاهده خواهیم کرد که هیچکدام این مسایل تنها تصادفی نیست بلکه آگاهانه در جهت مرکزیت دادن سرمایه واقع شده اند.

برای توضیح این مطلب توجه شماره جدول زیرین جلب می‌کنم:

Year	Number of billionaires	Group's combined net worth
2013	1,426	\$5.4 trillion
2012	1,226	\$4.6 trillion
2011	1,21	\$4.5 trillion
2010	1,011	\$3.6 trillion
2009	793	\$2.4 trillion
2008	1,125	\$4.4 trillion
2007	946	\$3.5 trillion
2006	793	\$2.6 trillion
2005	691	\$2.2 trillion
2004	587	\$1.9 trillion
2003	476	\$1.4 trillion
2002	497	\$1.5 trillion
2001	538	\$1.8 trillion
2000	470	\$898 billion

Source: *Forbes*.^[6]

در جدول بالا تعداد رشد میلیاردرهای جهان از سال 2000 تا سال 2013 را می بینیم. در اینجا می بینیم که در سال 2000 تعداد میلیاردرها 470 نفر است که مجموع سرمایه های آنها به 898 میلیارد دلار میرسد. این سرمایه ها یک سال بعد تریلیون دالر می رسد که 2.2 برابر سال گذشته است. گردینت تریلیون دالر 2.2 می باشد. در سال 2013 مبلغ متمرکز 5.4 تریلیون دالر یعنی بیشتر از شش برابر سال 2000 می باشد. این 5.4 تریلیون در ملکیت 1426 نفر قرار دارد که از نظر کمی حدود سه برابر سال 2000 می باشد. به اینقسم انکی بیشتر از 16% سرمایه فیانس دنیا در اختیار 1426 نفر قرار دارد. حالا شما خود حساب کنید که این 1426 نفر چند درصد شش میلیارد نفوس دنیا میشود. از اینجا دیده میشود که جنگ در افغانستان، عراق، سومالی، یمن، لیبی، تونس، مصر، سوریه و... غیره بر سرعت پروسه متمرکز سرمایه افزوده است. از جانب دیگر بحران عظیم اقتصادی کنونی امپریالیزم اگر از نظر منشأ و مبدایش از انارشی تولیدی امپریالیزم برمیخیزد اما، ستون اساسی آن خصلت متمرکز

سرمايه بوده که با بيرحمی و حشيانه ای صدها ميليون انسان را ورشکست ساخته و از مالکيت ناچيز شان مخلوع ساخته است.

رياضی دانی که این فلاکت از روز روشنتر را نمیبیند ویا آنرا می بیند ولی در مورد آن "مردانه" سکوت میکند به اساسی ترین بینش ریاضی یعنی اندازه گیری و شرح مناسبات طبیعت خیانت می ورزد.

آیا مارکسیست ها مخالف مدل های ریاضی اند؟

پاسخ یک مارکسیست – لنینیست – مائویست به این سوال منفی است. مخالفت ما با ملیزه کردن "کمک به فقرای جهان سوم" با حفظ نظام حاکم در پیرایه ایندولوژی بورژوازی مانند مدل آقای رتخر فن دن نورت به هیچ وجه این معنی را نمیدهد که مارکسیست ها به ریاضیيات و علوم اهمیت نمیدهند. برعکس مارکسیست ها معتقد اند که اگر علوم طبیعی و ریاضیيات در قرن 19 تکامل نکرده بودند بشر به درک مسایل پایه وی قوانین طبیعت مانند فنای پذیری ماده، تحفظ انرژی ساختمان سلول در اجسام زنده، منطق مکلورین و قانون دیفرانسیال ها و غیره دست نیافته بودند، ممکن نبود که مارکسیزم اصلاً بتواند به وجود بیاید. ریاضیيات در اساسی ترین تئوری مارکس یعنی بررسی مسئله ارزش کالا نقش تعیین کننده را داشته است. مارکس برای اینکه بتواند ارزش را بعنوان یک افاده مورد بحث بطور عام و ارزش اضافی را بعنوان مسئله خاص بیان کند رفت و بمطالعه ریاضیيات پرداخت. او منطق "مک لوریان" را با دقت مطالعه کرد. بدون اینکار یقیناً مارکس نمیتوانست کاپیتال را بنویسد و او خود این مطلب را به انگلس نوشت. فردریش انگلس انکشاف و تکامل ریاضیيات را گام بگام تعقیب و حتی در مورد لینینز و نیوتن نظر داد. آثار انگلس مانند "دیالکتیک طبیعت"، "دیالکتیک و علوم طبیعی"، "اننتی دیورینگ" نشان میدهند که بدون علوم طبیعی و ریاضیيات، ایندولوژی طبقه کارگر نمیتوانست با او هامات سوسیالیزم تخیلی تفاوت زیادی داشته باشد.

اما فشار کارهای انقلابی، مهاجرت، تنگنستی و از همه بدتر فقر به لنین اجازه نداد که در ریاضیيات تعمق کند. با تمام مشکلاتی که لنین در سوئیس داشت وقتی که فرصت می یافت به دانشگاه صنعتی زوریخ میرفت و در سالون پاسکال ریاضی دان معروف سوئسی می نشست با دانشجویان بحث میکرد. رفیق استالین نیز بنا بر فشار کارهای عملی نتوانست از ریاضیيات در تئوری معرفش (مارکسیزم و مسئله ملی) کار بگیرد. حالانکه بحث رفیق استالین بر روی مسئله ملی از نظر فلسفی بر مسئله تعامل "همزمان Simultaneously" اجزا و عناصر ملت میچرخد نه تنها بر روی اجزای آن. اپورتونیست های مانند منصور حکمت فقط بر روی اجزای ملت صحبت میکنند و با نمایش نادانی شان رفیق استالین را به مسخره میگیرند.

مائوتسه دون نیز متأسفانه فرصت پرداختن به این مسایل را نداشت. رفیق اکرم یاری شهید در نوشتن اثرش زیر نام "غرض" از ریاضیيات و حتی میکاتیک کلاسیک استفاده نکرد. صدر گونزالور هبر حزب کمونیست پیرو اولین کمونیست انقلابی است که ریاضیيات را (به قول خودش) تیزیس نکتورایش را در فلسفه بکمک ریاضیيات نوشته است. به این قسم کمونیست ها مخالف استفاده از ریاضیيات نیستند و با تمام قوا میکوشند آنرا برای خدمت به خلق

ور هائی جهان از دست سرمایه‌داری بکار بیرند. اگر ریاضیات و علوم طبیعی بایندولوژی مارکسیزم – لنینیزم – مائویزم رهبری شود خدمات وسیعی را در جهت رفاه و آسایش بشر انجام میدهد. اما همانطوریکه جهان خارج از ذهن ماست، بایدبادهن و فراست ما به سراغ حل معضلات و معادلات فقر در روابط اقتصادی و سیاسی جامعه رفت و خود را بامشغول ساختن با روابط لاینحل جهان مادی بطور سو بژکتیویستی مشغول نساخته و بقوانین ریاضیاتی به بیازی نشست. درست آنست که قوانین جهان مادی را بکمک ریاضیاتی تحلیل و علل و عوامل فقر انشائی و حساب کرد نه، به ایندلیل که مارکسیست ها برای حل مشکل جهان به ریاضیاتی و سایر علوم بمتابه یک وسیله حساب و اندازه گیری می بینند نه " تئوری نجات دهنده از فقر ". تئوری حل کننده فقر در جهان تئوری های مارکسیزم – لنینیزم – مائویزم است. زیرا فقط این تئوری هاست که علل و عوامل فقر را به درستی نشان داده و به طبقه کارگری یگانه طبقه ایکه فقر موجب اسارت او میشود فرمان میدهد که چگونه آنرا نابود سازد و نظام رفاه جهانی را بامحای کامل طبقات به وجود آورد. اما از دانشگاهیبیان ایده آلیست که تصور میکنند با فراست و تدبیر ذهنی عینیت حاکم را میتوانند تغییر بدهند، نمیتوان تقاضا کرد که به جهان و جامعه همانطوری که هستند ببینند و حقیقت را در واقعیت های عینی جستجو کنند نه در مدل های ابستراکت ریاضی.

پایان

مائویست های افغانستان

2میزان 1392

مطابق 24 سپتمبر 2013